

آرزوی بزرگ؛ گریز از میان‌مایگی

(بحثی در باره‌ی فلسفه در شعر و فلسفه‌ی شعر امین‌پور)

نعمت الله ایران‌زاده *

چکیده:

زنده‌یاد قیصر امین‌پور، شاعر، نویسنده، هنرمند و منتقد ادبی و استاد دانشمند دانشگاه تهران و از همه بالات، انسانی وارسته و پارسا، از پرآوازه‌ترین ادیبان معاصر - نه تنها در ایران، افغانستان و تاجیکستان و شبه قاره، بلکه در قلمرو فرهنگی و تمدنی زبان و ادبیات فارسی - به شمار می‌رود و در کشورهای دیگر هم شناخته شده است. او با سروده‌ها و ترانه‌هایش به جهانی شدن شعر فارسی مدد رسانده و افکارشاعرانه‌اش، طرز تلقی و انتظار امروزیان را از رسالت شعر نو به چالش کشیده است. امین‌پور، همان‌گونه بود که می‌نمود: راستی و صداقت در آفرینش ادبی و اخلاص در رفتار و گفتار. اشعار امین‌پور آینه‌ی تمام‌نمای زندگی

* دکتر زبان و ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

صادقانه شاعر و در عین حال، زیبا و هنرمندانه‌ی اوست. آثار علمی و نوشته‌های ادبی و مقاله‌های پژوهشی روان‌شاد، گواه صادق گستره‌ی اندیشه و دریای ژرف تأمل او در پدیده‌ها و چیستی و هستی است.

واژه‌های کلیدی: امین‌پور، فلسفه، شعر، زیبایی‌شناسی هنر، دوره‌ی معاصر.

آن که دستور زبان عشق را
بی گزاره در نهاد ما نهاد
خوب می‌دانست تیغ تیز را
در کف مستی نمی‌بایست داد

قیصر از سنت به نوآوری می‌رسد و در عین نوآوری، سنت را نفی نمی‌کند. او با سنت در نوآوری می‌کوشد و در نوآوری، به سنت پشت پا نمی‌زند؛ زیرا بر این باور است که خداوند در همه حال در تجدد است و «کلّ یومٍ هوَ فی شأنٍ»: «و او هر روز در شأن و کاری است.» (الرحمن : ۲۹) و اگر انسان نمی‌تواند خدای گونه باشد، دست‌کم نگاهش نوآورانه می‌تواند باشد.

اگر سنت اوست نوآوری نگاهی هم از نوبه سنت کنیم
(دستور زبان ۶۵)

در سیر تکاملی شعر قیصر امین‌پور، هم شیوه‌ی بیان و زبان به کمال و پختگی نزدیک‌تر شد و هم فکر و اندیشه، عمق یافت و به اوج و والایی رسید. هرچه به سروده‌های خلاقانه‌ی شاعر در مرحله‌ی پایانی می‌نگریم، رگه‌های شک و تردید فلسفی، تأملات روان‌شناسانه و بحث‌های فلسفه‌ی هنر و زیبایی‌شناسی، بیشتر نمود می‌یابد و جمله‌های استفهامی و یا اخباری پرسش‌بنیاد بر گزاره‌ها و شبه‌گزاره‌های خبری و مجازبنیاد، غلبه می‌یابد. با این حال او با دستور زبان عشق، سلوک عارفانه و نگاه جمال‌پرستانه، بر جدال‌های خشک فلسفی و برهان‌های سرد علی و معلولی

و تردیدها، فائق می‌آید. از بررسی موشکافانه‌ی آثار شاعر، به حسن کنج‌کاوانه و هنرمندانه‌ی او در تبیین ظریف و مبدعانه‌ی مسائل پیچیده، می‌توان پی برد. در غزلی با بهره‌گیری از اصطلاحات فلسفی، بحث بی‌فایده‌ی علت و معلول را با بودن عشق بی‌فایده می‌داند و انگاره‌ی وحدت وجودی را یادآور می‌شود:

مگر موج دریا ز دریا جداست
چرا بر یکی حکم «کثرت» کنیم؟
پراکندگی حاصل کثرت است
بیاپید تمرین وحدت کنیم
«وجود» تو چون عین «ماهیت» است
چرا بحث «معلول» و «علت» کنیم؟
بیاپید تا عین عین القضاة
میان دل و دین، قضاوت کنیم
(دستور زبان عشق ۶۴-۶۵)

در غزلی به نام حاصل تحصیل - که بازی شاعرانه‌ای است با اصطلاح تحصیل حاصل - به اقتضای این بیت مولوی:

من این ایوان نه تو را نمی‌دانم نمی‌دانم
من این نقاش جادو را نمی‌دانم نمی‌دانم
با اندیشه‌ی خیامانه سروده است:
زیس بی‌تاب آن زلف پریشانم نمی‌دانم
حبابم، موج سرگردان طوفانم؟ نمی‌دانم
حقیقت بود یا دور و تسلسل، حلقه‌ی زلفت؟
هزار و یک شب این افسانه می‌خوانم، نمی‌دانم

... ستاره می‌شمارم سال‌های انتظارم را:
 هزار و سیصد و چندین و چندانم نمی‌دانم
 ... نمی‌دانم به غیر از این نمی‌دانم، چه می‌دانم؟
 نمی‌دانم، نمی‌دانم، نمی‌دانم، نمی‌دانم
 (مجموعه‌ی کامل اشعار ۱۸۰-۱۸۱)

در فلسفه‌ی هنر یکی از جذاب‌ترین و حیرت‌انگیزترین بحث‌ها، حقیقت
 زیبایی و چیستی زیبایی (عینی بودن یا ذهنی بودن زیبایی و نسبت آن دو) است. از
 دغدغه‌های هنری و فکری امین‌پور، کشف رابطه‌ی زیبایی و هنر و رسیدن به راز
 زیبایی بود.

ای معنی جمال به هر صورتی که هست
 مضمون و محتوای تمام ترانه‌ها
 (دستور زبان عشق ۵۰)

صورتگران چین همه انگار خوانده اند
 زیباشناسی نظری پیش چشم تو
 (همان ۴۷)

ای اهل نظر! جمال اگر این است
 در حیرت آینه سفر این است
 زاییده‌ی چشم ماست زیبایی؟
 یعنی که جمال در نظر این است؟
 یا چشم خود از جمال می‌زاید
 معنای بصیرت و بَصَر این است؟

آنی که به چشم عاشقان «آن» است
 در منظر چشم بی نظر «این» است
 سیلی است که می‌برد درختان را
 باران به عبارت دیگر این است
 این هیزم هرچه خشک‌تر، خوش‌تر
 جنگل به روایت تبر این است

...

رفتیم به جست و جوی زیبایی
 در جاده‌ی آینه سفر این است
 گشتیم و نداشت میوه جز حیرت
 در باغ جمال برگ و بر این است
 اسرار بلاغت و مطوّل را
 خواندیم تمام مختصر این است
 زیبایی راز، راز زیبایی است
 آن راز نهفته در هنر این است
 (همان ۷۶-۷۷)

هنرهای زبانی و شگردها و ترفندهای بدیعی و بیانی در شواهد، شعر را از درغلتیدن به بیان صرف اندیشه و خطابی بودن باز می‌دارد. از این حیث شعر امین‌پور به سبک حافظ و خاقانی و سعدی پهلو می‌زند و همانندی پیدا می‌کند؛ در این مقال از پرداختن به جنبه‌های زیباشناسی و بلاغی و هنرنمایی‌های زبانی خودداری می‌کنیم تا وجوه دیگر سخن نمایان‌تر شود.
 در ابیات یاد شده ذکر نکته‌ای هم خالی از لطف نیست و آن هم نگاه

پدیدارشناسانه‌ی شاعر به پدیده‌هاست که یادآور آرای هوسرل - فیلسوف معاصر - است. التفات آدمی به هر چیز، هر طور که باشد آن را بدانسان می‌بیند و می‌یابد و التفات‌ها و انگاره‌ها و نگرش‌ها متفاوتند.

در برخی از اشعار امین‌پور، طنزهای ظریف و رندی‌های حافظانه را نیز می‌توان دید:

حرف‌ها دارم، اما ... بززم یا نزنم؟
 با تو ام، با تو! خدا را بززم یا نزنم؟
 از ازل تا به ابد پرسش آدم این است:
 دست بر میوه‌ی حوا بززم یا نزنم؟
 ... دست بر دست همه عمر در این تردیدم
 بززم یا نزنم؟ ها؟ بززم یا نزنم؟
 (همان ۲۰۱-۲۰۲)

در شعر «مغالطه‌ی درست»، ترفندی به کار می‌گیرد تا از راه تجانس و تشابه، غیر مستقیم بر آرمان آزادی‌خواهی، و بر نفی درهای بسته و سلطه و گرفتار شدن اشاره می‌کند؛ بازی زبانی و بهره‌گیری از مغلطه و استفاده از هنر بدیعی مذهب کلامی، تأثیر و جادوی سخن را دو چندان کرده است:

آری اگر
 در باز بود و
 باز پرنده
 پس در پرنده است

و هم چنین اگر

در بسته بود و
بسته پرنده
پس باز پرنده است

اما دری که باز نباشد
دیگر نه در، که دیوار ...
اما پرنده بسته اگر باشد
دیگر پرنده نیست، که مردار ...

و گاه در سروده‌هایش نمایش شیوه‌ی گفتار روان‌پزشانه را می‌بینیم:

می‌خواستم بگویم:
گفتن نمی‌توانم
آیا همین که گفتم
یعنی
همین که گفتم؟
(دستور زبان عشق ۲۷)

این روزها که می‌گذرد
شادم
این روزها که می‌گذرد
شادم
که می‌گذرد

این روزها
شادم که می‌گذرد
(همان ۲۴)

در نمونه‌ی زیر حالت شک و تردید و پرسشگری انسان معاصر، منطقی
می‌نماید؛ اما در نهران با مغالطه‌ی شاعرانه و ترفند مواجهیم:

هزار شاید و آیا به جای یک باید
گمان کنم، به گمانم نشسته، جای یقین
اگر که چون و چرا با خدا خطاست، چرا
چرا سؤال و جواب است روز بازپسین
چرا در آخر هر جمله‌ای که می‌گویم
تو ای نشانه‌ی پرسش نشسته‌ای به کمین
(دستور زبان عشق ۵۲-۵۳)

تا ابد در پاسخ این چیستان بی جواب
بر در و دیوار می‌پیچد طنین چیست؟ چیست؟
(همان ۵۴)

هر چه کاشتم به باد رفت و ماند
کاش‌ها و کاش‌ها و کاش‌ها
(همان ۵۸)

این انگاره‌ها و نگاه‌های شاعرانه، برای رهایی انسان گرفتار در عادت‌ها و

قالب‌ها و قراردادهاست.

تا انسان به حقیقت گوهر وجودی خویش دست یابد یا با پرسشگری راهی بیاید که به قول شاعر «رفتن / همیشه رفتن / حتی همیشه در نرسیدن رفتن». (مجموعه‌ی کامل اشعار ۱۴۷)

این قرارداد تا ابد میان ما برقرار باد
 من به دست‌های تو آب می‌دهم
 تو به چشم‌های من
 آبرو بده

امین پور در شعر «آرزوی بزرگ» که تداعی کننده‌ی سخن نیچه - فیلسوف معاصر آلمانی - در باب ابرئانسان (Übermensch) است، انسان را در دوره‌ای که «نان، نیروی شگفت رسالت را مغلوب کرده بود» (رک: حقوقی ۱۳۷۶، ۲۲۶) به رهایی از میان‌مایگی فرا می‌خواند. دغدغه‌ی اصلی نیچه نیز احتراز بشر از در افتادن به دام میان‌مایگی بود.

(www.ghalebi.blogfa.com/post-202.aspx) در نظر نیچه در برابر انسان برتر، انسان رمه‌ای و به تعبیر دیگر انسان میان‌مایه است. انسان میان‌مایه، در کی‌یرکه گور و هایدگر به عنوان «کس» (dasman) [ای برادر کس او باش میندیش زکس] مورد اشاره قرار گرفته است. انسان میان‌مایه مانند یک گوسفند در درون گله است. مطابق هنجارهای غالب بر پندار و کردار مردمان، زندگی می‌کند. نیچه می‌نویسد: «ای انسان‌های والاتر! چیره شوید بر فضیلت‌های کوچک، بر بزرگی‌های کوچک، بر حسابگری‌های سنگریزه‌وار، بر گرد آمدن مورچه‌وار، بر

آسودگی نکبت‌بار» (نیچه ۱۳۷۵، ۳۰۳ و ۶۳)

با چنان التفاتی قیصر امین‌پور چه نغز گفته است:

نه چندان بزرگم

که کوچک بیابم خودم را

نه آن قدر کوچک

که خود را بزرگ ...

گریز از میان‌مایگی

آرزویی بزرگ است؟

(دستور زبان ۲۶)

نیچه این گونه سیمایی از انسان ترسیم می‌کند: « بندی است میان حیوان و ابر‌انسان؛ فرارفتنی پرخطر؛ در راه بودنی پرخطر؛ واپس نگریستنی پرخطر؛ لرزیدنی پرخطر. آن چه در انسان بزرگ است این است که او پل است نه غایت؛ آن چه در انسان خوش است این است که او فراشده است و فروشده‌ی.» (www.bashgah.net/topics-366.html). و شاعر چه نکته‌سنجانه گفته است: «رفتن رسیدن است». بر این اساس تمایل به هم سخنی با متفکران را در سخن قیصر می‌توان رد یابی کرد و به تحلیل آن‌ها پرداخت

گفتیم که در دوره‌ی آخر زندگانی شاعر، نقد حال و انتقاد از قطعیت، نمود می‌یابد؛ شعر «خیال کمال» - که بیشتر به حدیث نفس و گفت و گوی درونی شاعر با خودش شبیه است - برای نمونه از این منظر جالب می‌نماید:

گذشتن از چهل
رسیدن و کمال
چه فکر کال کودکانه‌ای!
زهی خیال خام!
تمام!
(همان ۱۴۹)

همچنین از نظر شاعر در روزگار ما شوریدگی و جرئت دیوانگی رو به افول است.

آی ای شباهت دور!
ای چشم‌های مغرور!
این روزها که جرئت دیوانگی کم است
بگذار بازهم به تو برگردم
بگذار دست کم
گاهی تو را به خواب ببینم!
بگذار در خیال تو باشم!
بگذار ...
بگذریم

این روزها
خیلی برای گریه دلم تنگ است.
(گزیده‌ی اشعار قیصر امین‌پور ۷۵)

از مفاهیمی که در شعر قیصر امین پور به کرات از آن با تأکید سخن گفته شده است و از واژه‌های پربسامد و موتیوهای شعری اوست، مفهوم خود انسان است که در دوره‌ی میان‌مایگی، بازگشت بدان، فهم آن و نفی زندگی عادی و منفعت مادی و حتی اعتراض به جریان‌های سیاسی، تکان‌دهنده و تحول‌زا تواند بود؛ لذا او برای جاودانه زیستن و مانایی، به دنبال یادداشت‌های جاودانگی است:

جز همین زخم خوردن از چپ و راست
 زین طرف‌ها چه طرف بربستم
 جرمم این بود: من خودم بودم!
 جرمم این است: من خودم هستم
 (گل‌ها ۱۳۲)

...پس کجاست؟/چند بار / جیب‌های پاره پوره را / پشت و رو کنم: /چند تا
 بلیت تا شده /چند اسکناس کهنه و مُچاله / چند سگه‌ی سیاه / صورت خرید خوار
 و بار / صورت خرید جنس‌های خانگی / پس کجاست؟ یادداشت‌های درد
 جاودانگی؟

(گل‌ها همه آفتاب‌گردانند ۵۲)

این منم در آینه، یا تویی برابرم؟
 ای ضمیر مشترک، ای خود فزاترم
 در من این غریبه کیست؟ باورم نمی‌شود
 خوب می‌شناسمت، در خودم که بنگرم

... با خودم چه کرده‌ام؟ من چگونه گم شدم
باز می‌رسم به خود، از خودم که بگذرم؟
(دستور زبان عشق ۳۸-۳۹)

این مفهوم در غزل «در این زمانه» تصویر خاصی یافته است:
در این زمانه هیچ کس خودش نیست
کسی برای یک نَفَس خودش نیست

همین دمی که رفت و باز دَم شد
نفس - نفس، نفس - نفس خودش نیست

همین هوا که عین عشق پاک است
گره که خورد با هوس خودش نیست

خدای ما اگر که در خود ماست
کسی که بی خداست پس خودش نیست

دلی که گردِ خویش می‌تند تار،
اگرچه قَدَرِ یک مگس خودش نیست

مگس، به هر کجا، به جز مگس نیست
ولی عقاب در قفس، خودش نیست

تو ای من، ای عقاب بسته بالم
اگر چه بر تو راه پیش و پس نیست

تو دست کم کمی شبیه خود باش
در این جهان که هیچ کس خودش نیست

تمام درد ما همین خود ماست
تمام شد همین و بس: خودش نیست
(همان ۷۵)

دور از همه مردم شده‌ام در خودم امشب
پیدا شده‌ام، گم شده‌ام در خودم امشب
(همان ۵۷)

اگر سنگ، سنگ ...
اگر آدمی، آدمی است
اگر هر کسی جز خودش نیست
اگر این همه آشکا را بدیهی است
چرا هر شب و روز، هر بار
بناچار
هزاران دلیل و سند لازم است،
که ثابت کند:
تو تویی؟

هزاران دلیل و سند

که ثابت کند ...

(مجموعه‌ی کامل اشعار ۱۴۰)

در شعر «سرمایه‌ی دل»- که شاعر آن را «به دوستان هنرمند» تقدیم کرده و در حقیقت اعتراضی است بر آنانی که حنجره‌ی باغ صدا را می‌فروشند- می‌خوانیم:

این حنجره این باغ صدا را نفروشید

این پنجره این خاطره‌ها را نفروشید

... در دست خدا آینه‌ای جز دل ما نیست

آینه شما را نفروشید

(دستور زبان عشق ۶۷)

البته چنین اعتراض‌هایی در دفترهای شعری پیشین شاعر هم وجود دارد؛ مثلاً در انتقاد از تظاهرات رفتاری ریاکارانه در جامعه، قلندران و ملامتی‌وار گفته است:

ز دین ریا بی‌نیازم، بنازم

به کفری که از مذهبم می‌تراود

(گزینه‌ی اشعار: ۴۸- از دفترآینه‌های ناگهان)

یا :

نه از مهر و نه از کین می‌نویسم

نه از کفر و نه از دین می‌نویسم

دل‌م خون است می‌دانی برادر

دلم خون است از این می نویسم
(همان ۱۶۵)

و چنین است که در شعر امین پور «هستی سخن، بازتابنده‌ی دیگر وجوه هستی‌داز این، "هستی - با" است، زبان اساساً به سوی دیگران جهت‌گیری می‌یابد. .. دلیل ارتباط زبان به شالوده‌ی وجودی آشکارگی‌داز این در اندیشه‌ی هایدگر این است که به نظر او "فهمایی هستی - در - جهان ... خود را همچون سخن نشان می‌دهد..." (بابک احمدی و مهران مهاجر ۱۳۷۷، ۴۰۲ و ۴۰۴). هایدگر زبان را خانه‌ی وجود و شاعران را از نگاهبانان وجود می‌داند.

امین پور بر وجود و بر بودن حتی در کم‌رنگ‌ترین نمود آن تصریح و تأکید دارد:

ای نمی‌دانم!
هر چه هستی باش!
اما کاش ...
نه جز اینم آرزویی نیست:
هر چه هستی باش!
اما باش
(گزیده ۹۷)

همچنین به نظر می‌رسد، بلاغت غم‌قیصر، در پرتو دغدغه‌های اصلی شاعر، فهمیدنی باشد. شاعر از سکوت حنجره‌ها، دلگیر است و سکوت را تلخ می‌داند و

گفت و گو و پرسش و پاسخ را با اغتمام عمر اندک، می‌پسندد:

بلاغت غم من انتشار خواهد یافت

اگر که متن سکوت مرا کتاب کنید

(تنفس صبح ۳۱)

حنجره‌ها روزه‌ی سکوت گرفتند

پنجره‌ها تار عنکبوت گرفتند

عقده‌ی فریاد بود و بغض گلوگیر

بخت فصیح مرا سکوت گرفتند

(گزیده ۱۰۸)

برخیز به خون دل وضویی بکنیم

در آب ترانه شست و شویی بکنیم

عمر اندک و فرصت خموشی بسیار

تلخ است سکوت گفت و گویی بکنیم

(گزیده ۱۶۳)

گفتیم نگاه امین‌پور به مسائل پیچیده‌ی فکری، گوهر وجودی آدمی، مفهوم انسان در عصر جدید و سایر مفاهیم فلسفی و حتی اجتماعی و فلسفه‌ی هنر و حتی فلسفه‌ی سیاست در دفتر بازپسین شاعر، نسبت به سایر آثار او پررنگ‌تر است؛ اما او با نگاه ژرف و روشن‌گرانه که ریشه در سنت و آرای اشراقیان و مرام عاشقان و سلوک عارفان و اولیاء دارد و با نوآوری به طرح هنرمندانه‌ی موضوع

می‌پردازد و از عهده بر می‌آید و دلیل بر این مدعا، درک زیباشناختی و التذادی است که در سرانجام خوانش شعر، نصیب خواننده می‌گردد؛ برای نمونه در عصر متناقض‌نمای جدید، که عصر قاطعیّت تردید است، چشمان معشوق، عین الیقین و قاطعیّت نگاه محبوب، دین اوست و شاعرگزیری از دوست ندارد:

عصر جدید

ما

در عصر احتمال به سر می‌بریم

در عصر شک و شاید

در عصر پیش‌بینی وضع هوا

از هر طرف که باد بیاید

در عصر قاطعیّت تردید

عصر جدید

عصری که هیچ اصلی

جز اصل احتمال، یقینی نیست

اما من

بی نام تو

حتی

یک لحظه احتمال ندارم

چشمان تو
عین الیقین من
قطعیّت نگاه تو
دین من است
من از تو ناگزیرم
من
بی نام ناگزیر تو می میرم

پی نوشت (منابع):

- قرآن مجید؛ ترجمه‌ی فارسی از آیت الله مکارم شیرازی؛ انتشارات تلاوت (وابسته به سازمان دارالقرآن الکریم)، چ سوم، ۱۳۸۸.
- امین پور، قیصر: تنفس صبح، تهران: سروش، چ ۲، ۱۳۷۴.
- _____ : دستور زبان عشق، تهران: مروارید، ۱۳۸۶.
- _____ : گزینه‌ی اشعار، تهران: مروارید، ۱۳۷۸.
- _____ : گل‌ها همه آفتاب‌گردانند، تهران: مروارید، چ ۱۳۸۶، ۹.
- _____ : مجموعه‌ی کامل اشعار قیصر امین پور، تهران: مروارید، ۱۳۸۸.
- حقوقی، محمد: فروغ فرخزاد (شعر زمان ما ۴)، تهران: نگاه، چ سوم ۱۳۷۶.
- نیچه، فردریش ویلهلم: چنین گفت زرتشت. ترجمه‌ی داریوش آشوری؛ تهران: آگه، ویراست چهارم ۱۳۷۵.

www.bashgah.net/topics-366.html

www.ghalebi.blogfa.com/post-202.aspx